

تحلیل و بررسی دیدگاه شارحان نهج‌البلاغه در تعیین مصداق خطبه ۲۱۹ با رویکرد

نقادانه به پنداره ستاییدن امام علی (علیه السلام) از خلیفه دوم

رحمان عشریه* / مهران خاکسار کُندر** / سید علی بدیعی***

تاریخ پذیرش: ۹۸/۱۲/۶

تاریخ دریافت: ۹۸/۱۰/۱۷

چکیده

امام علی (علیه السلام) در خطبه «۲۱۹» نهج‌البلاغه به گونه سر بسته سخنانی را در مدح فردی نامشخص بیان فرموده که سبب اختلاف میان مذاهب اسلامی شده است. بر این اساس، برخی استناد آن به حضرت علی (علیه السلام) را نپذیرفته و به جعلی بودن آن قائل شده‌اند؛ اما بر اساس نظریه درست، این خطبه اصالت دارد و انتساب آن به امیر مؤمنان (علیه السلام) صحیح است.

درباره مصداق حقیقی این خطبه، دیدگاه‌های گوناگونی ارائه شده است. برخی اندیشمندان، بدون تلاش برای یافتن حقیقت، در این باره سکوت اختیار کرده‌اند. دسته‌ای نیز نامحققانه، مصادیقی دور از واقعیت نظیر پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) سلمان و... را آورده‌اند. بیش‌تر دیدگاه‌های ارائه شده، مصداق واقعی این خطبه را خلیفه دوم دانسته‌اند؛ اما در چرایی تمجید وی از سوی امام علی (علیه السلام) اختلاف است. اندیشمندان اهل تسنن، همسو با مذهب خود، این ستایش علوی را مؤیدی برای حقانیت خلافت خلیفه و مذهب خود پنداشته‌اند؛ اما به باور عالمان امامیه، مدح خلیفه دوم از سوی امیرمؤمنان (علیه السلام) از باب تقیه یا توریه بوده است. دیدگاه تقیه‌ای بودن خطبه به سبب دارا نبودن شرائط تقیه، پذیرفتنی نیست، از این رو بهترین و استوارترین نظریه در این باب، توریه‌ای بودن این خطبه با توجه به اوضاع سیاسی آن عصر است.

oshryeh@quran.ac.ir

khaksar88@chmail.ir

Alibadie5712@gmail.com

*. دانشیار دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

** . کارشناسی ارشد دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

*** . کارشناسی ارشد دانشگاه علوم و معارف قرآن کریم

واژگان کلیدی

امام علی علیه السلام، خلیفه دوم، نهج البلاغه، خطبه ۲۱۹، تقیه، توریه.

۱. مقدمه

در دین مبین اسلام، پس از قرآن کریم، شاید هیچ کتاب دیگری به اندازه نهج البلاغه اهمیت ندارد، زیرا همچون کلام الهی، مورد شرح و تفسیر بسیاری از عالمان دینی قرار گرفته است. شارحان نهج البلاغه، انگیزه‌های گوناگونی برای تفسیر این کتاب سترگ داشته‌اند، مانند توضیح واژگان دشوار، شرح مبانی کلامی و فلسفی، ذکر نکات ادبی و بلاغی، تحلیل و تبیین حوادث تاریخی مجمل، بیان نکات اخلاقی از متون دینی و به تعبیری کمک به گسترش فرهنگ معنوی، نقل و نقد آراء شارحان پیشین، نقد و بررسی اسنادی و اثبات صحت روایات، حتی اثبات قدرت علمی خود (بروجردی، ۱۳۸۰). از دیگر سو، بسیاری از این شروح، با رویکردهای سیاسی، مذهبی و نگره فرقه‌ای شارحان نیز پیوند داشته است. بر این اساس، وجود اختلاف نظر و تفاوت دیدگاه شارحان در اسناد یا معانی برخی خطبه‌ها، امری قابل پیش‌بینی است.

۲. طرح مسئله

خطبه «۲۱۹»^۱ از خطبه‌های مهم نهج البلاغه است که همه شارحان آن را به تفکر فرو برده و هر یک از پنجره دانش و تخصص و گرایش خود، به این خطبه نگاه کرده و سرانجام نیز راه به جایی نبرده‌اند، زیرا امیر بیان علیه السلام در این خطبه رازناک و مبهم، به گونه سر بسته سخنانی را در مدح فردی نامشخص بیان فرموده است. امام علی علیه السلام این خطبه را در وصف شخصی بیان فرموده و به جای تصریح به نام وی، از تعبیر «فلان» استفاده کرده است و این مسئله، ابهاماتی را در تعیین مصداق این خطبه پدید آورده است، به گونه‌ای که شارحان و مترجمان نهج البلاغه و نیز برخی مؤرخان، درباره این خطبه امیرمؤمنان علیه السلام اختلافاتی پیدا کرده‌اند به حدی که کشمکش‌های علمی و مذهبی و برداشت‌های متفاوتی میان آنان منجر شده است. برخی معتقدند که چنین خطبه‌ای، هرگز از امیرمؤمنان علیه السلام صادر نشده است و در مقابل، برخی مخالفان نیز این خطبه را در وصف افرادی نظیر خلیفه دوم دانسته و در راستای اثبات مذهب و تأیید خلیفه خویش آن را معنا کرده‌اند.

۱. شماره این خطبه در نسخه‌های نهج البلاغه، متفاوت است؛ در نسخه صبحی صالح ۲۲۸ و در نسخه محمد عبده ۲۲۲ و در نسخه ابن ابی الحدید ۲۲۳ است.

بر این اساس، پژوهش علمی و حقیقت‌یابی در این باره، ضرورت و اهمیت فراوانی دارد، زیرا سرچشمه اختلاف شیعه و اهل تسنن، در پذیرش حکومت خلفای سه‌گانه پس از شهادت پیامبر اکرم صلی الله علیه و آله است، پذیرش هر یک از این دیدگاه‌های پیش‌گفته، می‌تواند تحلیل‌ها و نتیجه‌گیری‌های بسیار متفاوتی را در این زمینه به همراه داشته باشد. از یک سو، بررسی عملکرد و جایگاه خلفای سه‌گانه و به ویژه، چگونگی نگرش و رفتار امام علی علیه السلام نسبت به آن‌ها، در اثبات حقانیت مذهب شیعه یا اهل تسنن، اهمیت ویژه‌ای دارد. از سوی دیگر، شبهات متعددی با استناد به این خطبه، درباره پذیرش صلاحیت و حکومت خلفای سه‌گانه و تأیید آن‌ها از سوی امام علی علیه السلام مطرح شده است.

گفتنی است که هرچند شارحان شیعه و سنی در تفسیر نهج البلاغه، مباحثی را به فراخور موضوع بیان کرده و اظهار نظرهای پراکنده‌ای را به صورت کوتاه و گذرا به قلم آورده‌اند، به موضوعات مهمی همچون اصالت خطبه، نسخه‌های نهج البلاغه و نیز مباحث کلامی و تاریخی آن اشاره چندانی نکرده یا به جرح و تعدیل شرح این خطبه مهم نپرداخته‌اند. بر اساس استقرای نگارندگان، در پژوهش‌های آکادمیک نیز، جز یک مقاله کوتاه که به بخش‌هایی از این خطبه اشاره کرده است،^۱ تحقیق مستقل و مفصل دیگری درخصوص این موضوع مهم انجام نشده است.

جستار پیش‌روی، عهده‌دار تبیین و ارزیابی دیدگاه شارحان نهج البلاغه در این باره است و پس از نقد و بررسی هر نظریه، دیدگاه مختار در پایان، ارائه خواهد شد.

۳. متن خطبه ۲۱۹ و اثبات اصالت آن

متن کامل خطبه امیرمؤمنان علیه السلام به همراه ترجمه آن چنین است:

«لِلَّهِ بِلَادُ فَلَانٍ فَلَقَدْ قَوْمَ الْأَوْدِ وَ دَاوَى الْعَمَدِ. وَأَقَامَ السُّنَّةَ وَ خَلَفَ الْفِتْنَةَ. ذَهَبَ نَقِي الثَّوْبِ قَلِيلَ الْعَيْبِ. أَصَابَ خَيْرَهَا وَسَبَقَ شَرَّهَا. أَدَى إِلَى اللَّهِ طَاعَتَهُ وَ اتَّقَاهُ بِحَقِّهِ. رَحَلَ وَ تَرَكَهُمْ فِي طُرُقٍ مُتَشَعِّبَةٍ. لَا يَهْتَدِي فِيهَا الصَّالُّ وَ لَا يَسْتَيْقِنُ الْمُهْتَدِي»؛

«خداوند، سرزمینی را که فلانی از آنجا برخاسته، برکت دهد. او کژی‌ها را راست و بیماری‌ها را علاج کرد و سنت را بر پا داشت و فتنه را پشت سرافکند. پاکدامن و کم‌عیب از این جهان رفت، به نیکویی‌های آن دست یافت و از بدی‌هایش پیشی جست تا بدان نیالاید. اطاعت خدا

۱. مردانی، مهدی. (۱۳۹۰). اعتبارسنجی انگاره ستایش امام علی علیه السلام از خلیفه دوم بر پایه خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه؛ مجله علوم حدیث. بهار و تابستان ۱۳۹۰ - شماره ۵۹ (۲۵ صفحه - از ۴۵ تا ۶۹)

را به جای آورد و آن چنان که باید، از او ترسید. بار سفر بست و خود رفت و مردم را در راه‌های گوناگون رها کرد که گمراهان در آن، راه نمی‌یابند و آن که راه یافته بر سر یقین خویش نمی‌ماند».

متن این خطبه شریف، به گونه‌ای دارای اغلاق و پیچیدگی است که در کتب مختلف تفسیری و کلامی، مباحثی در باره اصالت این خطبه و صحت انتساب آن به حضرت علی (علیه السلام) صورت گرفته است. برخی عالمان دینی، استناد این سخن به آن حضرت را نپذیرفته و به جعلی بودن آن قائل شده‌اند؛ یعنی اصل وجود چنین خطبه را رد کرده و به انکار آن می‌پردازند. در مقابل، برخی به اصالت این خطبه و صحت انتساب آن به امیر مؤمنان (علیه السلام) معتقد هستند.

برای نمونه، آیت الله میلانی معتقد است که این خطبه، با دیگر خطبه‌های امام علی (علیه السلام) در تناقض بوده و صدور این سخن از آن حضرت ثابت نشده است، بلکه همان گونه که بر اساس برخی مصادر، محتوای این خطبه، سخن نوحه گر عمر است و حضرت علی (علیه السلام) نیز در پایان سخنان این نوحه گر فرمود: «والله ما قالت ولكن قولت». (میلانی، ۱۴۰۱: ۱۹۳)

سید محمد مهدی جعفری نیز همسو با ایشان، نخست به روایت طبری از مغیره بن شعبه اشاره کرده است: «چون عمر را دفن کردند، دوست داشتم نظر علی (علیه السلام) را درباره او بدانم. وقتی عمر مُرد، دختر ابی حثمه بر او گریست و در رثای او سخنانی گفت، به علی گفتم سخنان دختر ابی حثمه را شنیدی؟ او گفت: خدا پسر خطاب را رحمت کند، دختر ابی حثمه راست گفت، خیر را با خود برد و از شر او (ظاهراً خیر و شر این جهان) نجات یافت، لیکن به خدا سوگند! آن زن این سخنان را نگفت، بلکه به دهانش گذاشته‌اند». (طبری، ۱۳۸۷: ۴ / ۲۱۸) سید محمد مهدی جعفری در ادامه می‌نویسد: «چند نکته در این باره وجود دارد: «این سخن با اندک کم و بیشی و بی آنکه داستان گفت‌وگوها گزارش گردد، با چند واسطه به دست سید رضی (رحمه الله) افتاده و او نیز همه را از امیر مؤمنان (علیه السلام) پنداشته و آن‌ها ضمن سخنان امام در نهج البلاغه درج کرده است. در واقع، سخنان امیر مؤمنان (علیه السلام) وصف‌های پایانی این خطبه و گفته‌هایی دو پهلو است که از خوی‌های متضاد و ناسازگار عمر بن خطاب حکایت می‌کند و آن حضرت، چیزی جز حقیقت بر سخن آن زن نیفزود. ایشان در پاسخ مغیره، هرگز ستایش‌های دختر ابی حثمه را تأیید نکرد، بلکه آن‌ها را شنید و سخنان حقی را نیز بر آن افزود و در ادامه سوگند یاد کرد که آن سخنان، از خود آن زن نیست، بلکه دیگران ساخته و در دهانش گذاشته‌اند. از نظر سبک شناسی نیز، بخش‌های مختلف سخن به هم شبیه است؛ لیکن همه آن‌ها کلمات مقطع و جملات منفردی است که هر کس

می‌تواند آن‌ها را سر هم کند، از این رو نمی‌توان بر سید رضی علیه السلام خرده گرفت که چرا سخن فصیح و بلیغ امیرمؤمنان علیه السلام را در میان سخنان عادی نشناخته است، زیرا فصاحت و بلاغت از مجموع یک خطبه شناخته می‌شود، اگرچه کوتاه باشد. بنابراین می‌توان نتیجه گرفت که این خطبه، سراسر از امام علیه السلام نیست؛ لیکن با آوردن آن در میان سخنان امام علیه السلام می‌توان به یک حقیقت تاریخی و یک نکته ادبی پی‌برد». (جعفری، ۱۳۸۰: ۳ / ۷۳)

نقد و بررسی

دیدگاه عدم اصالت خطبه، به چند دلیل پذیرفته نیست:

۱. لغت‌شناسان و صاحبان معاجم عربی در شرح واژگان خطبه، جملات یاد شده را به امام علی علیه السلام نسبت داده‌اند و این خود شاهدهی بر صحت انتساب این خطبه به آن حضرت است. (ابن قتیبه، بی‌تا): ۱ / ۲۹۱؛ زمخشری، بی‌تا: ۱ / ۵۹؛ ابن منظور، ۱۴۱۴: ۳ / ۳۰۵). جناب ابن اثیر نیز در این باره می‌نویسد: «و فی حدیث عمر بن نادیته قالت: «و اعمره أقام الأود و شفى العمد»، العمد بالتحرک: ورم و دبر یکون فی الظهر. أرادت أنه أحسن السیاسة و منه حدیث علی:

«لله بلاء فلان فلقد قوماً لا ود و داوی العمد». ۱ (ابن اثیر، ۱۴۲۱: ۳ / ۲۹۷)

۲. مستندات تاریخی و حدیثی در متون فریقین ریشه دارند، از این رو هرگز نمی‌توان آن‌ها را با استبعاد عقلی رد کرد، بلکه باید معارضات نقلی داشته یا با سیره و عملکرد معصوم ناسازگار باشد، در حالی که هیچ یک از آن‌ها در سیره امام علی علیه السلام رعایت نشده است و همان‌گونه که گفته شد، مخالف آن در تاریخ وجود دارد.

۴. نقد و بررسی دیدگاه‌ها در باره مصداق خطبه

با بررسی شرح‌های متعدد نگاشته شده از سوی اندیشمندان اسلامی، چند دیدگاه کلی در باره مصداق خطبه ۲۱۹ و مخاطب واقعی امام علی علیه السلام وجود دارد:

أ. دیدگاه‌های بیانگر روشن نبودن مصداق خطبه

برخی دیدگاه‌ها درباره مصداق سخن امیرمؤمنان علیه السلام ساکت هستند و برخی دیگر نیز مصداق‌های احتمالی به جز خلیفه دوم را مطرح کرده‌اند:

۱. اصالت خطبه ۲۱۹ بر اساس روش‌های نسخه‌شناسی و حدیثی، در مقاله جداگانه‌ای از سوی همین نویسندگان، بررسی شده و در دست ارائه و نشر است.

یکم. دیدگاه‌های ساکت نسبت به مصداق خطبه

بسیاری از شارحان و مترجمان نهج البلاغه در باره کیستی واژه «فلان» سکوت اختیار یا به صورت مطلق، بیان کرده‌اند که حضرت علی (علیه السلام) در این خطبه بعضی از اصحاب خویش را اراده کرده است. (سرخسی، ۱۴۱۵: ۱۹۲؛ بیهقی خراسانی، ۱۳۸۰: ۶۷۰)

تحلیل و بررسی

این دیدگاه، دارای یک نقطه قوت است، زیرا چه بسا، عدم تعیین مصداق برای این خطبه از سوی قائلان، نبودن شأن صدور تاریخی مربوط به خلیفه دوم بوده است و از سوی دیگر، بگویند از محتوای خطبه نیز چیزی به دست نمی‌آید تا آنان مصداق آن را روشن کنند.

دوم. دیدگاه‌های بیانگر مصادیق احتمالی غیر از خلیفه دوم

به باور شارحان و مترجمان، مصداق این خطبه، می‌تواند افرادی غیر از خلیفه دوم باشد. برخی مصادیق اشاره شده از سوی آنان عبارت است از: ۱. پیامبر اکرم (صلی الله علیه و آله) (جوینی، ۱۳۷۷: ۱۵۱)؛ ۲. حضرت علی (حجاف زیدی، بی‌تا: ۶۴۹-۶۴۸)؛ ۳. مالک اشتر (هاشمی خوبی، ۱۴۳۴: ۳۷۳؛ مکارم شیرازی، ۱۳۸۴: ۶۵؛ علی دخیل، ۱۴۰۹: ۶۲؛ شیرازی، ۱۳۹۳: ۴۶۵)؛ ۴. سلمان فارسی (دشتی، ۱۳۷۹: ۴۶۵؛ فولادوند، ۱۳۸۰: ۳۸۳؛ فقیهی، ۱۳۸۰: ۵۴۷)؛ ۵. قیس بن سعد بن عباده (نقوی قاینی، ۱۳۸۴: ۲۶۴). بر اساس گزارش ابن ابی الحدید معتزلی نیز، فرقه «جارودیه» معتقدند که امام علی (علیه السلام) این سخن را درباره «عثمان» و برای بدگویی از وی و پایین آوردن مقام کارهایش بیان کرده است (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۷: ۴).

نقد و بررسی

در نقد این دیدگاه‌ها می‌توان گفت:

۱. در متن خطبه آمده بود: «خَلَّفَ الْفِتْنَةَ». بنابراین، لازم دیدگاه فوق این است که حضرت رسول (صلی الله علیه و آله) پس از خویش، فتنه را خود پایه گذاری کرده باشد، نه اینکه فتنه جایگزین حضرت شده باشد! چون کلمه «خَلَّفَ» با تشدید ذکر شده است؛ یعنی فتنه را جایگزین خود کرد. پیامبری که پایه‌گذار این فتنه است، حق و باطل را مشخص نکرده و خود از نخستین کسانی است که -العیاذ بالله- مردم را به انحراف دینی دعوت کرده است. این مطلب، با عصمت و بیانات او و نیز با اجماع فریقین در تضاد است.
۲. معتقدان به مصداق بودن سلمان یا مالک یا بعضی دیگر از اصحاب، هیچ گونه شأن صدور یا مؤیدی را برای خود در نظر نگرفته و تنها متن را طبق سلیقه خویش معنا کرده‌اند.

۳. بیانات و اوصاف بیان شده از سوی امام (علیه السلام) در باره مالک اشتر و سلمان، گویای این نکته است که بحث فتنه و عدم هدایت مردم، به آنان ربطی ندارد، زیرا اختیار تمام مسلمانان به دست این دو نفر نبوده است. همچنین آنان هرگز در مقابل امیرمؤمنان (علیه السلام) جبهه مستقلاً نداشتند.

۴. هیچ یک از شارحان نهج البلاغه، قیس بن سعد بن عباده یا محمد بن ابی بکر را مصداق خطبه ندانسته و چنین احتمالی را نیز نداده‌اند، پس قائل به آن، در این قول، متفرد است. از سوی دیگر، هیچ دلیل متقنی برای بیان خود ذکر نکرده و لازم پذیرش آن نیز، نپذیرفتن شأن صدور تاریخی این خطبه است.

ب. دیدگاه‌های ناظر به مصداقیت خلیفه دوم

بر پایه برخی دیدگاه‌ها، سخنان امام علی (علیه السلام) در این خطبه ناظر به خلیفه دوم است. این دیدگاه‌ها ضمن اینکه خلیفه دوم را مقصود امام (علیه السلام) در واژه «فلان» می‌داند، دیدگاه‌های متفاوتی نیز در محتوای خطبه دارند. برخی معتقدند که محتوای خطبه، شامل مدح و ستایش خلیفه دوم بوده است و به باور برخی نیز، مضامین آن، تقیه‌ای یا از باب توریه بوده است.

یکم. مدح واقعی خلیفه دوم

به باور برخی، حضرت علی (علیه السلام) در این خطبه، به گونه واقعی خلیفه دوم را ستوده است.

۱. دیدگاه ابن ابی الحدید

وی از شارحان معتزلی بوده و یکی از مهم‌ترین شرح‌های نهج البلاغه را نگاشته است. ایشان در شرح خطبه، چنین بیان داشته است:

«مراد از فلان که به صورت کنایه بیان شده است، عمر بن الخطاب است و به تحقیق یافت شد که در نسخه‌ای سید رضی رحمته الله علیه زیر کلمه فلان، واژه «عمر» نوشته شده بود. من همین مطلب را از نقیب اباجعفر یحیی بن ابی زید علوی سؤال کردم و ایشان نیز گفتند مراد عمر است، سپس به او گفتم: آیا علی این‌گونه عمر را مورد مدح و ثنا قرار داده است؟ او گفت: بله... همان گونه که می‌بینید گمان انسان بر این می‌رود که مراد از این سخنان عمر بن خطاب است». (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۷: ۶ - ۳).

همچنین ابن ابی الحدید می‌نویسد: «فرقه صالحیه از زبیده، چنین گفته‌اند: «انه اثنی علیه حق الثنا و لم یضع المدح الا فی موضعه و نصابه»؛ «علی (علیه السلام) خلیفه دوم را ثنا گفته است و مدح و ثنا را حقیقتاً در جایگاه خودش به کار برده است (ابن ابی الحدید، ۱۳۷۷: ۳).

۲. دیدگاه محمد جواد مغنیه

به باور ایشان نیز، هر چند برخی منظور از فلان را ابوبکر و برخی عمر دانسته‌اند، نظر معروف‌تر، همان عمر است، زیرا مردم در زمان پیامبر خدا و در کنار ایشان، احساس آسودگی و آرامش می‌کردند و ابوبکر و عمر نتوانستند جای خالی آن حضرت را پُر کنند. با این همه، دوران آن دو از دوره عثمان بهتر بود، چون در فتنه و کشتار مسلمانان، در عصر خلافت عثمان گشوده شد. همچنین حضرت علی (علیه السلام) آن دو را از عثمان افضل می‌دانست و در این مورد، هیچ شک و تردید وجود ندارد. چنان که امام (علیه السلام) در خطبه ۱۶۴ به این مطلب تصریح کرده است. (مغنیه، ۱۹۹۹: ۳۳۰).

نقد و بررسی

در نقد دیدگاه ابن ابی الحدید در شرح خطبه ۲۱۹، می‌توان به موارد ذیل اشاره کرد:

۱. بر اساس مقایسه نقل ابن ابی الحدید از طبری، میان این دو نقل تفاوت‌هایی وجود دارد که به اضطراب متن حدیث می‌انجامد:
 - أ. ابن ابی الحدید، اسناد روایت را حذف و آن را از صالح بن کیسان شروع می‌کند.
 - ب. در نقل طبری، عبارت «واحزناه» وجود ندارد؛ ولی ابن ابی الحدید آن را ذکر می‌کند.
 - ج. در متن طبری، عبارت «أن باکیه بکت علی عمر» آمده است؛ ولی نقل ابن ابی الحدید با آوردن «بکتہ النساء» می‌گوید: «فقال إحدى نوادبه»، در حالی که در متن طبری، چنین چیزی وجود ندارد.
 - د. عبارت «فقال یرحم الله بن الخطاب» در نقل طبری، در متن ابن ابی الحدید به صورت «رحم الله ابن الخطاب» آمده است.

۲. از سوی ابن ابی الحدید، هیچ بررسی سندی و نسخه‌ای (جز گفته فخار بن معد موسوی) صورت نگرفته است. از سوی دیگر، با به کار رفتن کلمه «وجدت» در نقل مذکور، معانی متفاوتی در مورد اثبات نقل و مدعای ایشان ایجاد شده است، زیرا اگر کلمه «وجدت» به صورت متکلم وحده باشد؛ یعنی «من خودم نسخه‌ای را با خط سید رضی رضی الله عنه دیدم». این معنا، با مراد ابن ابی الحدید سازگار است؛ و در غیر این صورت، فخار بن معد موسوی برای او نقل کرده است، چنان که سید عبدالزهرا خطیب، احتمال داده که نوشتن نام خلیفه دوم زیر کلمه فلان، از سوی صاحب نسخه‌ای صورت گرفته که اعتقاد داشته اوصاف ذکر شده درباره عمر است: «یحتمل أن صاحب تلك النسخة رأى أن هذه الصفات لعمر فكتب تحت خط الرضی رضی الله عنه ذلك». (خطیب، ۱۴۰۹: ۱۵۹).

البته با توجه به این که ناقل اصلی این سخن (فخار بن معد موسوی) از عالمان مورد اعتماد شیعی

است (خویی، ۱۴۱۳: ۱۳ / ۲۵۳) این احتمال بعید است که وی در تشخیص نسخه سید رضی رحمته الله علیه اشتباه کرده یا مطلبی خلاف واقع را به سید رضی رحمته الله علیه نسبت داده باشد.

۳. ابن ابی الحدید، کلمه «فتنه» را که معانی متعددی دارد، به معنایی حمل کرده است که ریشه قرآنی و حدیثی ندارد.

۴. اگر به زعم ابن ابی الحدید و مؤیدان او، خطبه در وصف خلیفه دوم است، چرا این دسته از شخصیت‌ها خطبه را ذکر نکرده‌اند و به آن استناد نجسته‌اند؛ خلیفه سوم و طرفداران او؛ حضرت علی علیه السلام که مکرر با خلیفه دوم و سوم مشکل داشت؛ صحابه پیامبر صلی الله علیه و آله در آن زمان نیز در مقام استدلال، علیه آن حضرت برای دفاع از سیره خلیفه دوم استدلال نکردند!

۵. مذاهب اهل تسنن در بیانات و کتب خویش، این مسئله را ذکر نکرده‌اند، حتی مؤید نقل طبری هم نیستند. صحاح سته و کتاب‌های کلامی آنان، همچون کتب فخر رازی و ذهبی و زمخشری و ابن حجر، غزالی، ابن عربی مالکی، ابن تیمیه و محمدبن عبدالوهاب که لحن تندى علیه شیعه دارند، مؤید بیان طبری و ابن ابی الحدید هم نبوده‌اند.

۶. ابن ابی الحدید این رخداد را از اشخاصی نقل نمی‌کند که پیش از طبری آن قضیه را آورده‌اند، بلکه داستان را از زبان طبری گزارش می‌کند؛ کسی که تضاد او با خاندان امیرمؤمنان علیه السلام روشن است. در بیان ناقلان پیش از طبری، صدور ماجرا به روشنی گویای این نکته است که اساساً گوینده آن جملات، نه حضرت علی علیه السلام بوده است، نه کسی سراغ ایشان رفته تا نظر ایشان را درباره خلیفه بپرسد.

۷. گزارش ماجرا به گونه مرسل آن هم از زبان مغیره، بهترین دلیل بر دروغ بودن آن است، زیرا بر پایه دیدگاه شیعه و اهل تسنن، وی به شدت مذمت و فردی کذاب، دشمن خدا و وضاع معرفی شده است. (طبرسی، ۱۴۰۳: ۱ / ۲۷۷؛ المرّی، ۱۴۰۰: ۲۸ / ۳۶۹).

از سوی دیگر، اگر نقل مغیره صحیح بود، دیگر افراد و شخصیت‌ها نیز آن را گزارش می‌کردند. بهم ریختگی و تناقض در خود متن نیز گواه جعلی بودن آن است. بنابراین حدیث یاد شده از نظر دلالت و سند، قابل اعتماد و استدلال نیست.

۸. پذیرش دیدگاه ابن ابی الحدید، تالی فاسدهای کلامی و غیرکلامی را نیز در پی خواهد داشت: ا. تناقض گویی در بیان امام معصومی که از هر جهت از خطاهای عمدی و غیرعمدی، مصون و محفوظ است. امام علیه السلام در خطبه شقشقیه به مذمت شدید خلیفه دوم می‌پردازد.

ب. تصرف سید رضی رحمته الله علیه در کلمات حضرت علی علیه السلام

گفتنی است که در نقد دیدگاه جناب مغنیه نیز می‌توان گفت: از مجموع سخنان وی نتیجه گرفته می‌شود که ایشان دوره خلیفه دوم را بهتر از خلیفه سوم می‌دانند و این سخنان اگر چه در وصف عمر است اما در واقع در مذمت عثمان است. با این همه، نقدهایی جدی بر این نظریه وارد است، مانند:

۱. استناد وی به خطبه ۱۶۴ نهج البلاغه^۱ برای تأیید مدعای خویش (حضرت علی علیه السلام در آنجا به مدح خلیفه اول و دوم پرداخته است، پس به قرینه آن خطبه این جا هم حضرت به مدح خلیفه دوم پرداخته است) ناتمام است، زیرا کلمه «ما» نافی و «لا» ناهی در بیان حضرت وجود دارد، یعنی ایشان می‌فرماید: «تو در عملکرد خویش مثل آنهایی و آن‌ها نیز بر تو برتری نداشتند، در حالی که تو باید بهتر از آن‌ها عمل کنی بدتر از آن‌ها عمل کردی و عملکرد آن‌ها زمینه را برای تو فراهم کرد». امام علیه السلام با این بیان خود، به خلیفه اول و دوم امتیازی نمی‌دهد، بلکه می‌خواهد بفرماید که در بعضی مواقع، عملکرد آن‌ها بدتر از عملکرد تو بود، نظیر منصوب کردن معاویه برای شام و شکایت حضرت از عمر به جهت بوجود آوردن تحریفات دینی نظیر صلاة تراویح و

۲. اساس فتنه و کشتار مسلمانان در دوره خلافت عثمان، غصب مقام خلافت امام علی علیه السلام از آغاز بود، از این رو نمی‌توان عملکرد دو خلیفه نخست را توجیه کرد.

دوم. ستایش تقیه‌گونه خلیفه دوم

طبق این دیدگاه، این خطبه، در مقام ستایش خلیفه دوم است؛ ولی حضرت علی علیه السلام این مدح و تمجید را به صورت تقیه بیان فرموده‌اند. مولا صالح قزوینی در این باره، نخست می‌نویسد: «آن حضرت این سخن را در مدح بعضی از صحابه فرمود که پیش از ظهور فتنه از جهان رفته‌اند و به تعیین، معلوم نیست.» ایشان در ادامه و ذیل عبارت «أصاب خیرها و سبق سرها» می‌نویسد: «یعنی خیر خلافت را دریافت و از سر آن پیش رفت. مراد از آن، عمر است که پس از او، امر خلافت از انتظام بیفتاد و فساد در آن روی داد، پس این کلام، به تقیه و مصلحت گفته شده است». (قزوینی، ۱۳۸۰: ۲۶).

میرزا جواد تبریزی نیز در پاسخ به پرسشی درباره مصداق این خطبه آورده است:

۱. ر. ک: نهج البلاغه (صبحی صالح) خطبه ۱۶۴ (وَقَدْ رَأَيْتَ كَمَا رَأَيْنَا وَ سَمِعْتَ كَمَا سَمِعْنَا وَ صَحِبْتَ رَسُولَ اللَّهِ ص كَمَا صَحَبْنَا وَ مَا ابْنُ أَبِي قُحَافَةَ وَ لَا ابْنُ الْخَطَّابِ بِأَوْلَى بِعَمَلِ [الْخَيْرِ] الْحَقِّ مِنْكَ وَ أَنْتَ أَقْرَبُ إِلَى أَبِي رَسُولِ اللَّهِ ص وَ شَيْخَةَ رَجَمَ مِنْهُمَا - دیدی چنانکه ما دیدیم، شنیدی چنانکه ما شنیدیم، با رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم بودی چنانکه ما بودیم، پسر ابو قحافه (ابا بکر) و پسر خطاب، در عمل به حق، از تو بهتر نبودند، تو به رسول خدا صلی الله علیه و آله و سلم در خورشاوندی از آن دو نزدیک‌تری)

«سخنان این خطبه، با دیگر خطبه‌ها و کلمات آن حضرت به ویژه در خطبه شقشقیه، مخالف است و بر فرض صحت، به صورت‌های مختلفی می‌شود آن را توجیه کرد. برای نمونه، آن را بر تقیه حمل کرد، چون مناسبت مورد صدور کلام، این توجیه را می‌پذیرد. این مطلب، با مراجعه به تاریخ طبری و تاریخ ابن عساکر و تاریخ دمشق نیز روشن می‌شود. (تبریزی، ۱۴۲۲: ۱۶۵).

بر پایه این دو دیدگاه، می‌توان معتقد شد که امیرمؤمنان (علیه السلام) به سه جهت، ناگزیر به تقیه و بیان مؤیداتی برای خلیفه قرار گرفته است:

- ا. ترسی که نسبت به جان خویش داشتند.
- ب. پیشگیری از اختلافات برای افراد تندرویی که پس از کشتن خلیفه خوشحالی کردند.
- ج. قلب حامیان خلیفه که «واعمره» سر می‌دادند.

نقد و بررسی

در نقد و بررسی این دیدگاه، باید با مرور شرایط تقیه به گونه خلاصه روشن شود که آیا این رفتار علوی، شرایط تقیه را داراست! زیرا مردم در آن عصر سه دسته شده بودند و هر سه دسته نیز با آن حضرت دشمنی چشم‌گیری نداشتند:

- ا. عده‌ای همچون مغیره و نادبه عمر که هم درصدد شخصیت‌تراشی برای خلیفه و هم در پی خوش خدمتی برای طرفداران خلیفه بودند تا موقعیتشان با آمدن خلیفه بعد حفظ شود.
 - ب. برخی طرفدار خود آن حضرت بودند و به موافقان و مخالفان خلیفه کاری نداشتند.
 - ج. دسته‌ای نیز در زمره مخالفان خلیفه بودند.
- عُمر نیز با وجود این اوضاع، علی (علیه السلام) را به عنوان یکی از گزینه‌های خلیفه بعدی قرار داده و معرفی کرده بود.

به هر روی، در آن عصر، شرایط خطر جانی برای آن حضرت و طرفدارانش وجود نداشت. اشکال: می‌توان قائل شد که امیرمؤمنان (علیه السلام) مؤید بیانات نادبه عُمر و نظرات او قرار گرفت تا تسکین دهنده قلوب طرفداران خلیفه باشد.

پاسخ: این احتمال نیز مردود است، زیرا سخنان تقیه‌ای در سیره اهل بیت (علیهم السلام) همواره به گونه‌ای بوده که از کلمات آن حضرات، تقیه‌ای بودن به صورت صراحت استفاده می‌شد یا خود معصوم نسبت به تقیه بودن آن کلام اشاره داشت. با این همه، چگونه خطبه‌ای که آغازش مدح و پایان آن مذمت است، به صورت تقیه صادر شده است!

از دیگر سو، حضرات معصومان (علیهم‌السلام) بیش‌تر تقیه را در جایی استفاده می‌کردند که چاره‌ای جز بیان حکم به صورت تقیه نبوده باشد. همچنین مردم آن عصر، به اندازه‌ای فهیم نبوده‌اند که تفاوت تقیه را از غیر آن تشخیص دهند. بنابراین و با استناد به قرائن پیش گفته، می‌توان گفت که این خطبه، هرگز به صورت تقیه صادر نشده است.

سوم. تمجید توریه‌ای خلیفه دوم

بر اساس دیدگاهی راست و درست، مصداق واقعی این خطبه رازناک، خلیفه دوم است؛ ولی حضرت امیر (علیه‌السلام) از باب توریه، به تمجید وی پرداخته است. بسیاری از بزرگان دینی به این دیدگاه قائل شده‌اند. (محمدمی مقدم، نوایی یحیی‌زاده، ۱۳۷۵: ۱۷۹-۱۸۰؛ فیض‌الاسلام (فیض‌الاسلام، ۱۳۷۸: ۷۲۲)، میرزا حبیب‌الله خویی (هاشمی خوئی، ۱۴۳۴: ۳۷۶)، میرزا محمد باقر نواب لاهیجی (نواب لاهیجی، ۲۰۳).

به باور این بزرگان، اوضاع صدور این خطبه، به گونه‌ای بود که عده‌ای از فتنه‌جویان مانند مغیره و بنت ابی‌حتمه می‌خواستند از درگذشت خلیفه استفاده کنند و فضای سیاسی را علیه امیرمؤمنین (علیه‌السلام) پدید آورند، تا خدمت بیش‌تری بر تفکر خلیفه و خاندان او کرده باشند. آنان نظر امام علی (علیه‌السلام) را درباره خلیفه جویا شدند و آن حضرت برای دفع اهداف شوم آنان، جملاتی را در وصف خلیفه بیان فرمود. این جملات در ظاهر مدح و در حقیقت مذمت اوست.

ابن میثم بحرانی (رضی‌الله‌تعالی‌عنه) پس از اشاره به این که چنین ستایش‌هایی بیش‌تر به ابوبکر شباهت دارد تا عمر، چنین می‌نویسد: اگر این ستایش‌ها در وصف خلیفه دوم باشد با عقیده شیعه ناسازگار است، زیرا ما معتقدیم که خلیفه دوم خطاکار است و غاصبانه خلافت را تصرف کرده است. بنابراین این سخن، از امام نیست یا خطاکار ندانستن آن‌ها نادرست است. به این شبهه دو پاسخ داده شده است:

۱. این مطلب با عقیده ما مخالفتی ندارد، زیرا ستایش امام (علیه‌السلام) می‌تواند به سبب مماشات آن حضرت با پیروان خلفا باشد، تا دل‌های ایشان را به خود متوجه کند. (در واقع به نوعی با توریه با آن‌ها سخن گفته است)

۲. ستودن امام (علیه‌السلام) کنایه از توییح و سرزنش خلیفه سوم عثمان است که آن همه فتنه و آشوب در دوران خلافت او واقع و بیت‌المال مسلمانان به دست او و خویشاوندانش غارت شد. این عوامل سبب گردید تا جامعه اسلامی به شورش دست زند و او را به قتل رسانند، از این رو حضرت علی (علیه‌السلام) در دنباله توصیف خود، از خلیفه پیش از عثمان، چنین می‌فرماید: «او فتنه و آشوب را پشت سر گذاشت و با جامه

پاک و بدون آلودگی و عاری از هر گونه عیب و نقص، درگذشت، خوبی‌های خلافت را دریافت و از بدی‌ها به آسانی گذشت». همچنین لازمه جمله: «و ترکهم فی طرق متشعبه» آن است که فرمانروای پس از او دارای ویژگی‌هایی ضد صفات او بوده است (محمدی مقدم، نوایی یحیی زاده، ۱۳۷۵: ۱۷۹-۱۸۰).

میرزا حبیب الله خوبی علیه السلام نیز در این باره چنین می‌آورد: «حاصل اینکه بنابراین فرض که شخص مورد کنایه در خطبه، عمر باشد، ناگزیر به تأویل کلام حضرت از باب توریه و ایهام هستیم. این مسئله عادت اهل بیت علیهم السلام بود، به ویژه هنگامی که بیش‌تر مردم بر محبت خلفا بوده‌اند، از این رو امام علیه السلام برای حفظ جان شیعیان، کلماتی را از باب توریه در وصف خلفا بیان کردند» (هاشمی خوئی، ۱۴۳۴: ۳۷۶).

۵. جمع‌بندی و نتیجه‌گیری

در بیان مهم‌ترین نتایج این مقاله می‌توان گفت:

۱. خطبه ۲۱۹ نهج البلاغه به حضرت علی علیه السلام استناد دارد و جعلی بودن آن مورد تأمل است.
۲. بی‌طرفی و ساکت بودن در تعیین مصداق، امری شایسته نیست و با توجه به اختلافات مذهبی در اسلام، برای یافتن حقیقت، باید محققانه تلاش کرد و بدون ذکر مصادیق از واقعیت، محملی درست برای مصداق قوی یافت.
۳. غالب نظریات ارائه شده، مصداق واقعی این خطبه را خلیفه دوم دانسته‌اند؛ اما در چرایی تمجید وی از سوی امام علی علیه السلام اختلاف وجود دارد.
۴. عالمان اهل تسنن، بر اساس تفکرات مذهبی خود، ستایش امام علیه السلام را مؤیدی برای حقانیت خلافت خلیفه و مذهب خود پنداشته‌اند؛ اما این دیدگاه، با قرائن داخلی و خارجی سخن سازگار نیست.
۵. به باور برخی علمای امامیه، مدح خلیفه دوم از سوی امیرمؤمنان علیه السلام از باب تقیه بوده است. این دیدگاه نیز به سبب نبود شرایط تقیه در آن زمان، درست نیست.
۶. بر پایه نظریه درست، خطبه علوی در باب مدح خلیفه، از باب توریه آن حضرت و به سبب اوضاع خاص سیاسی در آن عصر بوده است. این دیدگاه، با مقام عصمت و جایگاه حکمت امام معصوم علیه السلام نیز سازگار است.

منابع

قرآن کریم

- نهج البلاغه، ۱۳۷۸ش، مترجم: سیدعلینقی فیض الاسلام، تهران: مؤسسه چاپ و نشر تالیفات فیض الاسلام.
۱. ابن ابی الحدید، عزالدین ابوحامد، ۱۳۷۷ش، شرح نهج البلاغه، قم: مکتبه آیت الله مرعشی نجفی.
 ۲. ابن اثیر، مبارک بن محمد جزری، ۱۴۲۱ق، *النهاية فی غریب الحدیث و الاثر*، ریاض: دار ابن الجوزی.
 ۳. ابن قتیبہ دینوری، عبدالله بن مسلم، بی تا، *غریب الحدیث*، بی جا.
 ۴. ابن منظور، محمد بن مکرم، ۱۴۱۴ق، *لسان العرب*، بیروت: دار الفکر.
 ۵. ابن میثم بحرانی، کمال الدین میثم بن علی، ۱۳۶۲ش، *شرح نهج البلاغه*، بی جا: نشر کتاب اسلامی.
 ۶. -----، ۱۳۷۵ش، *ترجمه شرح نهج البلاغه*، مترجم: قربانعلی محمدی مقدم، مشهد: بنیاد پژوهش‌های اسلامی آستان قدس رضوی.
 ۷. بحرانی، سید هاشم بن سلیمان، ۱۴۱۶ق، *البرهان*. طهران: بنیاد بعثت.
 ۸. بیهقی انصاری، علی بن زید، ۱۳۸۰ش، *معارج نهج البلاغه*. تحقیق: اسعد الطیب. قم: بوستان کتاب.
 ۹. تبریزی، میرزا جواد، ۱۴۲۲ق، *الانوار الالهیه فی المسائل الاعتقادیه*. قم: دارالصدیقه الشهیده.
 ۱۰. جعفری، سیدمحمد مهدی، ۱۳۸۰ش، *پرتوی از نهج البلاغه*، تهران: سازمان چاپ و انتشارات وزارت فرهنگ و ارشاد اسلامی.
 ۱۱. -----، بی تا، *پژوهشی در اسناد و مدارک نهج البلاغه*، تهران: قلم.
 ۱۲. جوینی، عزیزالله (مصحح)، ۱۳۷۷ش، *ترجمه نهج البلاغه*، (مترجم نامعلوم)، تهران: دانشگاه تهران.
 ۱۳. جحاف، یحیی بن ابراهیم، ۱۳۸۰ش. *ارشاد المؤمنین*، قم: دلیل ما.
 ۱۴. خویی، سید ابوالقاسم، ۱۴۱۳ق، *معجم رجال الحدیث*، قم: آثار الشیعه.
 ۱۵. دخیل، علی محمدعلی، ۱۴۰۹ق، *شرح نهج البلاغه*، بیروت: دارالمرتضی.
 ۱۶. دشتی، محمد، ۱۳۷۹ش، *ترجمه نهج البلاغه*، قم: مؤسسه امیرالمؤمنین (علیه السلام).
 ۱۷. زمخشری، محمدبن عمر، بی تا، *الفائق فی غریب الحدیث*، بیروت: دار الکتب العلمیه.
 ۱۸. سرخسی، علی بن ناصر، ۱۴۱۵ق، *اعلام نهج البلاغه*، تحقیق: عزیزالله عطاردی، طهران: نشر عطارد.

۱۹. صبحی، صالح، بی تا، *فرهنگ لغات نهج البلاغه*، مترجم: مصطفی رحیمی‌نیا. تهران: اندیشه اسلامی.
۲۰. طبرسی، احمد بن علی، ۱۴۰۳ ق، *الإحتجاج علی أهل اللجاج*، مشهد: نشر مرتضی.
۲۱. طبری محمد بن جریر، ۱۳۸۷ ق، *تاریخ الطبری*، تحقیق محمد أبو الفضل ابراهیم، دار التراث، بیروت.
۲۲. عبده، محمد، بی تا، *شرح نهج البلاغه*، قاهره: الاستقامه.
۲۳. فقیهی، علی اصغر، ۱۳۸۰ ش، *ترجمه نهج البلاغه*، قم: مشرقین.
۲۴. فولادوند، محمدمهدی، ۱۳۸۰ ش، *ترجمه نهج البلاغه*، تهران: صائب.
۲۵. قرشی، علی اکبر، ۱۳۸۵ ش، *آیین نهج البلاغه*، تهران: حقیقت.
۲۶. قزوینی، ملاصالح، ۱۳۸۰ ش، *شرح نهج البلاغه*، تهران: کتابفروشی اسلامیة.
۲۷. مغنیه، محمدجواد، ۱۹۹۹ م، *فی ظلال نهج البلاغه*، بیروت: دارالعلم المالین.
۲۸. مکارم، ناصر، ۱۳۸۴ ش، *پیام امام (ترجمه و شرح نهج البلاغه)*، قم: مدرسه الامام علی بن ابی طالب.
۲۹. نقوی قاینی، محمد تقی، ۱۳۸۴ ش، *مفتاح السعادة فی شرح نهج البلاغه*. تهران: قائن.
۳۰. نواب لاهیجی، میرزا محمدباقر، بی تا، *شرح نهج البلاغه*. تهران.
۳۱. المزی، جمال الدین، ۱۴۰۰ ق، *تهذیب الكمال فی أسماء الرجال*، بیروت: مؤسسة الرسالة.
۳۲. میلانی، سید محمد علی حسینی، ۱۴۰۱ ق، *صد و ده پرسش*، مشهد: دار التبلیغ الإسلامی.
۳۳. هاشمی خوئی، میرزا حبیب الله، ۱۴۳۴ ق، *منهاج البراعة فی شرح نهج البلاغه*، بیروت: دارالمحجة البيضاء.

مقالات

۳۴. بروجردی، مصطفی، ۱۳۸۰ ش، نگاهی به شرح‌های نهج البلاغه، *قبسات*، ۱۹، ۱۳۷/۱۲۶.
۳۵. مردانی، مهدی، ۱۳۹۰ ش، اعتبارسنجی انگاره ستایش امام علی (علیه السلام) از خلیفه دوم بر پایه خطبه ۲۲۸ نهج البلاغه، *مجله علوم حدیث*، بهار و تابستان ۱۳۹۰. شماره ۵۹ (۲۵) صفحه. از ۴۵ تا ۶۹).

